



اگر دانه گندمی را بکارید و کمی هم از آن مراقبت کنید، و یا حتی نکنید، ده‌ها دانه کاملاً شبیه آن به دست می‌آورید. هنگامی که توله سگی به دنیا می‌آید، بی آنکه تلاشی به خرج دهد به یک سگ کامل در نوع خود تبدیل می‌شود. اما نوزاد انسان پس از به دنیا آمدن، برای این که به یک انسان نمونه نوع خود تبدیل شود، باید هم مراقبت بسیار از او به عمل آید و هم آموزش و پرورش کافی ببیند. نوزاد انسان به صرف انسان زاده شدن انسان نمی‌شود. او باید فرآیند انسان شدن را بیاموزد. و این کار در دنیای امروز دست کم به دو دهه زمان نیاز دارد. دلایل این امر در این مطلب نمی‌گنجد اما همین‌قدر بگویم که انسان در جریان رشد خویش در طول میلیون‌ها سال، همه آنچه را که امروز به‌عنوان غریزه می‌شناسیم از دست داده و تنها کشش‌ها و یا علائق شدید (Drive) برایش باقی مانده است. متأسفانه، تفکر، از جمله این کشش‌ها نیست و انسان باید آن را بیاموزد. به عبارتی، انسان باید انسان شدن را بیاموزد.

قسمت اول این یادداشت با عنوان «[تفکر انتقادی و کار ما](#)» در شماره ۲۱۴ ماهنامه شبکه منتشر شده است.

از دفتر رییس شرکت بیرون می‌آید و به اتاقش می‌رود. پشت میزش می‌نشیند. قلبش به شدت می‌زند و دست‌هایش می‌لرزد. سرش را در دست‌هایش می‌گیرد. افکار مختلف یک به یک در ذهنش رژه می‌روند. در این لحظه تنها یک آرزو دارد: کاش در زیر لاله گوش یا پشت گردنش، کلیدی وجود داشت که با فشردن آن می‌توانست، حتی شده برای لحظاتی، مغزش را خاموش کند. در جلوی چشمانش، تصویری می‌آید که دارد قاطعانه و در عین حال با آرامش، تمام جواب‌هایی که می‌توانست به مدیرش بدهد و نداده است را به نمایش می‌گذارد. سپس در مقابل چشمان از حدقه درآمده مدیر، مشتی محکم بر میز او می‌کوبد و اتاق را ترک می‌کند. تمام آن روز و حتی شب جواب‌هایی را که باید در جلسه بعد به او بدهد آماده می‌کند. افکارش تماماً به این موضوع متمرکز شده است. دلایل، انتقادات، پیشنهادهای و حتی کنایه‌ها را یک به یک در ذهنش مرور می‌کند. سرانجام با ذهنی آشفته از افکار مختلف به خوابی ناآرام فرو می‌رود.

سوال اساسی این است: آن چه در ذهن این دوست ما، از لحظه بیرون آمدن از اتاق مدیر تا لحظه به خواب رفتن گذشت را می‌توانیم فکر کردن بگذاریم؟

به دلایل بسیار می‌توانم در جواب این سوال بگویم: نه. نمی‌خواهم بگویم در این فرآیند هیچ چیز متفکرانه‌ای وجود ندارد. گاه از میان همین هجوم درآمیخته افکار و احساسات و تخیلات ممکن است ایده‌ها و یا دلایلی هم به چنگ بیاید. اما این روش تفکر نیست.

تفکر...

این که تفکر چیست یکی از قدیمی‌ترین و بنیادی‌ترین پرسش‌های اندیشمندان بوده است. تعاریف بسیار زیادی از این واژه شده است و برای دیدن برخی از آن‌ها می‌توانید آن را در گوگل جستجو کنید. من قصد تکرار آن‌ها را در این

مطلب کوتاه ندارم. اما می‌خواهم بر این گفته بسیار تکرار شده تاکید کنم که کیفیت زندگی ما کاملا وابسته به تفکر ماست. اگر بتوانیم فکر کنیم و به طور اصولی فکر کنیم و بر مبنای آن عمل کنیم، می‌توانیم امیدوار باشیم که یک زندگی پربار و موفق و رضایت‌مندانه داشته باشیم. اما ایراد کار اینجاست که اغلب ما اساسا فکر نمی‌کنیم. آنچه که بسیاری از ما به عنوان فکر کردن می‌شناسیم معجون درهم و برهمی است از تخیلات، احساسات و هیجانات، آرزوها و باورهای قالبی. حتما این جمله را بارها از اطرافیان‌تان شنیده‌اید که تمام دیروز را داشتم به فلان موضوع فکر می‌کردم. آیا برای فکر کردن به موضوعات عادی زندگی به مدت زمانی به درازای یک روز نیازمندیم؟ در ۹۹ درصد موارد خیر. افکار مفید معمولا کوتاه هستند، چرا که مسیری منطقی را طی می‌کنند. آن دوست شما که یک روز تمام در مورد یک موضوع عادی فکرت کرده، مطمئن باشید تنها کاری که نکرده، فکر کردن است. به طور دائم مشغول خیالبافی بود، وسواس‌های ذهنی؛ موضوعی را هزار بار به ذهن آوردن و بردن و دوباره آوردن؛ بی‌آنکه کوچک‌ترین نتیجه‌ای از آن حاصل شود.

لیندا الدر و ریچارد پل در کتاب «تفکر انتقادی»، تفکر (Think) را «پرورش توانایی‌های ذهنی برای شکل دادن ایده‌ها و رسیدن به نتیجه»^۱ می‌دانند و به رابطه و تفاوت‌های این واژه با واژه‌هایی مانند Reason (تعقل)، Reflect (تامل) و Deliberate (سنجیدن) می‌پردازند. آن‌ها مولفه‌های تفکر را قصد، پرسش، دیدگاه، مفروضات، استنتاج‌ها، استلزامات، مفاهیم و اطلاعات می‌دانند و معتقدند که اگر این مولفه‌ها را به درستی درک کنیم می‌توانیم مجموعه ابزار قدرتمندی را برای تحلیل تفکر در اختیار داشته باشیم.

مطلب پیشنهادی



کدام مهارت‌ها در دهه آینده خواستار بیشتری دارند؟
آیا دنیای ۲۰۲۰ جایی برای شما ذخیره خواهد کرد؟

درکی که من از تفکر دارم از این فرار است: هر انسانی نیازهایی دارد. برای برآوردن نیازهایش باید اهدافی تعیین کند. برای تعیین این اهداف و مشخص کردن برنامه‌های زمانی مرتبط با آن‌ها، نیاز به ابزارهایی دارد. تفکر فرآیندی ذهنی است که به ما کمک می‌کند نیازهای خود (و یا دیگران) را تشخیص دهیم، برای تعیین اهداف برنامه‌ریزی کنیم، اطلاعات جمع‌آوری کنیم، آن‌ها را تجزیه و تحلیل و طبقه‌بندی کنیم، تصمیم‌گیری و بر مبنای آن عمل کنیم و نتایج به‌دست آمده را تحلیل کنیم.

نکته بسیار مهمی که در اینجا باید به آن توجه کنیم این است که اگرچه ابزار تفکر در اغلب موارد اصول منطقی و یا مفاهیم عقلی هستند اما، در سطحی بالاتر، این احساسات و هیجانات ما هستند که تعیین‌کننده این هستند که ما به چیزهایی فکر کنیم. ادوارد دو بونو، یکی از نظریه‌پردازان مهم تفکر و ارایه‌دهنده نظریه «تفکر جانی» می‌گوید: «هدف از تفکر این است که جهان را در ذهن خود چنان نظم و ترتیب دهیم که بتوانیم عواطف خود را به طور موثری به‌کار گیریم. این عواطف هستند که گزینش‌ها و تصمیم‌گیری‌ها را انجام می‌دهند»^۲.

تفکر انتقادی...

ریچارد پل که یکی از نظریه‌پردازان مهم تفکر انتقادی است در تعریف آن می‌گوید: «هنر اندیشیدن درباره تفکر خود در عین اندیشیدن به بهبود آن، یعنی تفکر واضح‌تر، درست‌تر و قابل دفاع‌تر»^۳. وی تفکر انتقادی را به دو گونه تقسیم می‌کند: اول تفکر «خودخواهانه» یا «سفسطه‌آمیز» و دیگر تفکر «منصفانه». همان‌گونه که از نام‌هایشان پیداست، هر کدام از این انواع تفکر، در خدمت یک نوع خاص از متفکران هستند.

درکی که من از تفکر انتقادی دارم مبتنی بر مفهوم تفکری است که در بالا به آن اشاره کردم. تفکر انتقادی، فرآیندی ذهنی است که طی آن ما چگونگی تفکر خود را مورد بررسی قرار می‌دهیم. آیا در شناخت نیازهایمان درست عمل کرده‌ایم؟ آیا در تعیین اهدافمان راه خطا نرفته‌ایم؟ شیوه‌ای منطقی برای جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات در پیش گرفته‌ایم؟ آیا تصمیم‌مان درست بوده و به نتیجه دلخواه رسیده است؟ آیا عمل‌مان نیازهای ما (و یا دیگران) را برآورده کرده است؟ اگر نه، چه دلایلی باعث این عدم توفیق بوده است و اگر آری چه الگوهایی می‌توانیم از این فرآیندها استخراج کنیم تا در آینده بتوانیم از آن‌ها برای بهتر کردن تفکر و عملکردمان استفاده کنیم؟ چگونه می‌توانیم ایرادات و آلودگی‌های موجود در تفکر خود را دریابیم و فریب هر استدلال به ظاهر آراسته‌ای را نخوریم؟ چگونه می‌توانیم رذای تعصب و سوگیری، خودفریبی و دیگرفریبی را در اندیشه‌های خود و دیگران پیدا کنیم؟ برای مجموعه این کارها، نیازمند چه مهارت‌هایی هستیم؟ مهارت‌های عقلی مانند استدلال و تشخیص خطا در استدلال و

سفسطه، هوش، حافظه، و تخیل، مشاهده، تجربه چه نقشی می‌توانند در فرآیند تفکر ما ایفا کنند؟ همانگونه که می‌بینید اساس تفکر انتقادی با پرسشگری آمیخته است. بدون پرسش، هیچگونه تفکری، به ویژه تفکر انتقادی نمی‌تواند شکل بگیرد. لیندا الدر و ریچارد پل در کتاب دیگرشان به نام «آشنایی با هنر پرسشگری» می‌نویسند: «بدون مهارت در پرسشگری مهارت در تفکر ممکن نیست. بنابر این ما سعی می‌کنیم به وضعیت ذهنی‌ای دست یابیم که در آن پرسشگری به طبیعت ثانوی ما بدل شود. پرسش‌های بنیادین کلید تفکر خلاقانه، یادگیری عمیق و زندگی ثمربخش هستند»⁴.

شدن یا بودن...

اگر دانه گندمی را بکارید و کمی هم از آن مراقبت کنید، و یا حتی نکنید، ده‌ها دانه کاملاً شبیه آن به دست می‌آورد. هنگامی که توله سگی به دنیا می‌آید، بی آنکه تلاشی به خرج دهد به یک سگ کامل در نوع خود تبدیل می‌شود. اما نوزاد انسان پس از به دنیا آمدن، برای این که به یک انسان نمونه نوع خود تبدیل شود، باید هم مراقبت بسیار از او به عمل آید و هم آموزش و پرورش کافی ببیند. نوزاد انسان به صرف انسان زاده شدن انسان نمی‌شود. او باید فرآیند انسان شدن را بیاموزد. و این کار در دنیای امروز دست کم به دو دهه زمان نیاز دارد. دلایل این امر در این مطلب نمی‌گنجد اما همین قدر بگویم که انسان در جریان رشد خویش در طول میلیون‌ها سال، همه آنچه را که امروز به عنوان غریزه می‌شناسیم از دست داده و تنها کشش‌ها و یا علایق شدید (Drive) برایش باقی مانده است. متأسفانه، تفکر، از جمله این کشش‌ها نیست و انسان باید آن را بیاموزد. به عبارتی، انسان باید انسان شدن را بیاموزد.

از سوی دیگر برخلاف دنیای دیروز که بسیاری از تصمیم‌های مربوط به زندگی مانند یادگیری حرفه، تحصیل و ازدواج توسط جامعه و خانواده برای فرد گرفته می‌شد، امروز، در هر قدم، بر سر دوراهی هستید تا چیزی را انتخاب کنید. رشته تحصیلی، کلاس‌های فوق برنامه، آموزش زبان خارجی، عضویت در تیم ورزشی، دانشگاه، شغل، ازدواج، نوع بیمه و پس‌انداز و حتی محل اقامت امروز از چیزهایی هستند که افراد باید در موردشان تصمیم بگیرند و پای تصمیمات خود بایستند. پیامد هر کدام از این تصمیمات مهم به طور مستقیم به زندگی آن‌ها بر می‌گردد و روی آن اثر می‌گذارد. این بار تصمیم‌گیری، فشار سنگینی را به هر انسانی وارد می‌کند.

چرا تفکر و تفکر انتقادی...

بسیار تکراری است که بگویم که انسان امروزی هر روز و هر لحظه در معرض انواع محرک‌های بیرونی در قالب فیلم، بازی اخبار، ارتباطات با دیگران و ... قرار گرفته است. این محرک‌ها گاه چنان متناقض هستند که شاید حرفه‌ای‌ترین افراد را در حوزه خود به تردید بیندازند و گاه آمیخته به پیرایه‌های شبه‌علمی، تلاش دارند که توجه‌ها را به خود معطوف کنند. در شبکه‌های اجتماعی می‌توان انتظار هر ادعایی را در هر مورد داشت بی آن که کسی مجبور باشد دلیل یا منبعی موثق برای گفته خود بیاورد. در چنین دنیایی چه چیزی به ما کمک خواهد کرد که بتوانیم دست کم در حوزه‌های مربوط به خود، سَره را از ناسره تشخیص دهیم. معیار ما برای انتخاب‌هایی که مجبوریم انجام دهیم چیست؟ چه چیزی به ما کمک می‌کند که آن دوره‌های سرنوشت‌ساز را با موفقیت پشت سر بگذاریم. شاید یکی از مهم‌ترین این مهارت‌های نرم، تفکر باشد به ویژه مهارت تفکر انتقادی. بی‌هوده نیست که این روزها به هر کتاب و مجله یا سایت و یا فرم استخدامی که نگاه می‌کنید، مهارت تفکر انتقادی یکی از اولین مهارت‌های مورد نیاز است. اگر عمری بود، باز هم در مورد تفکر انتقادی خواهم گفت

پی‌نوئیس‌ها:

۱. کتاب «تفکر انتقادی»، لیندا الدر و ریچارد پل، ترجمه اکبر سلطانی و مریم آفازاده، نشر اختران، چاپ اول ۱۳۹۷، ص ۴۶۸
۲. کتاب «چگونه فکر کردن را به کودکان خود بیاموزیم»، ادوارد دو بونو، ترجمه ملک دخت قاسمی نیک‌منش، نشر آبیژ، چاپ اول، ۱۳۹۰، ص ۲۳
۳. کتاب «تفکر انتقادی»، لیندا الدر و ریچارد پل، ترجمه اکبر سلطانی و مریم آفازاده، نشر اختران، چاپ اول ۱۳۹۷، ص ۴۶۸
۴. کتاب «آشنایی با هنر پرسشگری»، لیندا الدر و ریچارد پل، ترجمه علی صاحب‌زمانی، نشر اختران، چاپ اول ۱۳۹۷، ص ۱۴

قسمت سوم این یادداشت با عنوان [تفکر نسبتاً انتقادی!](#) در شماره ۲۱۷ ماهنامه شبکه منتشر شده است.

نشانی منبع:

<https://www.shabakeh-mag.com/opinion/15996/%D8%AA%D9%81%DA%A9%D8%B1-%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%82%D8%A7%D8%AF%DB%8C%D8%9B-%D9%85%D9%87%D8%A7%D8%B1%D8%AA%DB%8C-%D9%86%D8%B1%D9%85-%DA%A9%D9%87-%D8%B3%D8%AE%D8%AA-%D8%A8%D9%87%E2%80%8C%D8%AF%D8%B3%D8%AA-%D9%85%DB%8C%E2%80%8C%D8%A2%DB%8C%D8%AF>